

کی بود ما او را بر روی خود میداشتم لیکن مرا با شما حاجتی است گفتند و آن حاجت چیست گفتند از این سخن خود بگویند که نزد من
 ده هزار دریم است که انرا از پدران خود میراث یافته ام انرا بیکم دو سه را بنده و تا دنت را و این نزد ما باشد و االی الی الی الی
 فقالوا هات المال حتى تعطيك الرااس فادى اليهم حواصين في كل جراب خمسة الاف درهم
 قد عاير بالناقذ والورذان فاشتقها ووذها ودفعا الى خاذن له وامرات ^{بعط} الرااس اس
~~نزد ارباب~~ گفتند مال را بياز تا ما ترا سر او را بيسيم پس انرا داد و جراب که در هر جراب پنج هزار دريم بوده و انا
 عمر صراف ما طلب کرد پس انرا نقد و وزن گرانده گرفتند و بخازن خود داده و حکم دادن سران رهبان بود فاجند الراهب
 فغسله و نظفه و حشاه بمشك و كافور كما رعبند و ثم جعله في حويرة و وضعه في حجره و عليه
 يوك نوح و بيكي حتى نادوه و طلبوا الرااس منه فقال يا داس لا اسلك الا نفسي فادانها
 عندنا فاشهد عندك محمد اني اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله سلمت بين
 يدك و انا سواك لعين رايب سر شريف انحضرت را که رفت پس او را غسل داد و از کرد و بنار پاک کرد و بشك و كافور
 نزد او بود انرا بر نمود بعد از ان انرا در پارچه صيريري چيد و بخنار خود گذاشت و پوسته فوجه بيگرد و کبره بسوزد تا آنچه او را صدا
 دادند آن سر سوز را ازو طلب نمودند پس رايب گفت اي سر خدا سوگند من غير از ذات خود چيزي ندارم پس هر گاه سر را بيايد
 پس گواهي بآه من ديوي نژود جسد پراينه من گواهي ميدهم که خدايکي است و بر آينه محمد بنده خدا و چيزي نداشت سلام
 آوردم بر دست تو در من آزاد کرده تو ام و قال اللهم اني احتاج اليك و اعطيتك التوا
 فدنا عمر بن سعد فقال هل نالك بالله محمد ان لا نعود الي ما كنت تفعله بهذا الرااس للخرج
 هذا الرااس من هذا الصند و فقال له اقل فاعطاه الرااس و نزل من الير يلحق
 ببعض الجمال يعيد الله و معنى عمر بن سعد ففعل بالرااس ما كان ^{يعمل} في الاقل و ذهب
 ايضا بنا گفت که من احتياج دارم که از رايب شما کلام بگويم و سر را حاله کنم پس آن رايب از عمر بن سعد قريبي شد و رفت
 بحال بيکنم از تو حق خدا و حق محمد صلي الله عليه و آله که رجوع بخني بسوي پيتر که بيگروي انرا با اين سر و پيتران بنا

این سرها ازین صندوق پس سر شتی از او گفت که چنین خوابم کرد پس بیچاره بجهت سرها با و داد و از دهر نمود
آمد بر بعضی از کوهها رفت بعد از آن عذایی بزرگ و بهتراست خستال برده عسکرا را بخار روانه بگشت پس سر سوره جان معاند
که نه بدوان سیکر و فامادنی من دمشق قال لا صحابه اتولوا و طلب من الجب دینه الخرابین فاحترت
ببین یا حضرت یدنه فظروالی خاتمه شد امرات یقبح فاذا اللدینا یر قل دخولت خوفه
و اخی سکتها فاذا علی جابنها مکتوب لا تحسین الله غافل عما یعمل الظالمون و علی حجه
الاخر مکتوب سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فقال نالک و انا الید را جعون حضرت
الدینا و الاخره پس برگاه عمر بدگر از دمشق تیر تیر شد از اصحاب خود گفت که فرود آید و از جاریه هر دو کیسه طلب کرد
پس جاریه هر دو کیسه پیشش حاضر کرد پس بر خود او نظر کرد بعد از آن حکم کرد که کیسه را کرده شود چون و اگر دین و بنار
دیدند که حرفش همه است پس بنار رسد که آن نظر کردند پس دیدند در یک جانب ای نوشته است که ترجمه اس این سه است که
برید خدا را غافل از چیز بود مسلم میکند ظالمان در بر جانب دیگر آن ای نوشته است که ترجمه است این است رزق است
که خود دانست کسانیکه ظلم کردم کرده بگدا هم جای انقلب ینقلب میشود پس سر سعد جعون کله اما الله و انا الید را جعون
بر زبان جاری کرد و گفت زبانه کار و دنیا و آخرت شد منم قال لعلمانة اطرحوا فی النهر فطرحت و رد
الی دمشق من البعد و ادخل الواس الی یزید و ابتد و قاتل الحسین الی یزید فقال
املأه دکانی فضنه و ذهب الی قتل الحجاجیر الناس اما و اباً فامر یزید بقتله و قال
علمت ان حسبا حیر الناس اما و اباً فلم قتله بعد اذان عمر انکان حرمی گفت که این را در هزار اندازند
پس پیمان کردند و صبح آن روانه دمشق شد و سر را در محبس یزید پدید حاضر کرد و قاتل حسین بسوی یزید نشانی
کرده گفت پر کن شتر ما را از سیم و زر هر آینه من قتل کردم مردار بزرگ را که بهترین مردم از روی مادر و پدر است پس
یزید پدید حکم بقتل آن لعین کرد و گفت تو دانستی که هر آینه حسین بهترین مردم است از روی مادر و پدر پس چرا او را
قتل کردی فجعل الواس فی طیشت و هو یظروالی اسانفه و بقول سه لبث اثباتی بید رسته

نزاع الحوزة من وقع الاصل پس سر آن سرور داد طمشتی نهاد و بسوی دندان شریک او نظر میکرد و این بخار
 از آن کفران کافر بیکدیگر ظاهر میگردد و خوانند و ترجمه اش اینست کاش بزرگان بزرگات ما که بر روز بزرگت سرک چشمه بیند
 بی عزت را از قوت بترای دیدند شمره لوا و اسهلوا فرجائهم قالوا ما یزید لا قتل بعد ان آوازی برداشتن
 از سر در صبا بلند میگردد بعد از آن میگفتند ای یزید دستت مثل باد و جز با هم مید، مثلها و با حل یومرا حل
 و اغتدل و جزای بر روز ایدم آنها را مثل آن دجری روز ایدم پس بر ابر شدست مرحب قان لمر استقرت
 من بنی احمد ما کان فعیل بنستان شقی ابی حنیف اگر انتقام بگیرد از فرزندان اسماعیل با پدرش که ده قند حل
 اید من ارقم و دای الراس فی الطشت و هو یضرب بالقضیب علی اسنانه فقال کف
 عن سبابه فظلمنا دایت ابی یقبلها فقال یزید لولا انک شیخ کیر قد یقتلک و پس
 یزید بن ارقم که یکی از اصحاب حضرت رسول خدا بوده داخل مجلس یزید شد و سر در طشت دید که یزید خوب پرستانش یزید
 پس یزید بن ارقم از یزید گفت که از دندانش خوب ما بردار زیرا که اکثر اوقات من جناب رسول خدا را دیدم که از می بوسید
 پس یزید ملعون از او گفت اگر تو مرد دیگر اسن خرفتی بودی بر آینه ترا می کشتم و دخل علیه داس الیهود
 فقال ما هذا الواسر فقال داس خارجی قال من هو قال الحسیر قال ابن من قال
 ابن علی قال و مر ابیه قال فاطمة و مر فاطمة بنت محمد قال بنیکم قال نعم قال
 الاخراجکم الله خیرا بالاسرکان بنیکم و الیوم قتلتم ابن بنیه و لیک ان بنی من
 داود ابی بنفا و تلمین ابا فاذا داتی الیهود کفرت علی و رئیس یهودان
 مجلس یزید رسید داخل شد پس از یزید پرسید ماجرای این مر چگونه است پس یزید گفت این
 خارجی است گفت آن خارجی کبست یزید گفت حسین پرسید که گفت پرسید علی گفت دما و بن کد ام
 گفت فاطمه گفت و فاطمه کدام است گفت دختر محمد رئیس یهودان گفت محمد بنی شما گفت آری گفت جزای
 خبر داد خدا شمارا و بیرون بود معر شما و امروز قتل کردند نذر نزد خدا و او را دای بر تو هر آینه در میان داود

بنی چنگیزی پدرا تپس بر کاه بود مرا می بیند دست دپای مرا می بوسد ثم مال الی البطینت و قبل الواس
وقال شهد ان لا اله الا الله وان جلدك محمد رسول الله وخرج فامر بزيد بقتله بعد
اذان رئیس بود ان را غنبتی طشت شد و مرا بوسید و گوشت کواچی میسید هم که پست معبونی حتی بجز خدا و هر آینه
چه تو محمد مصطفی پیغمبر خدا هست و از آنجا میدون شد پس بفرمودن بکم قتل او کرد و امر فادخل الراس القبة التي بارز
القبة التي تتراب فيها و كلنا بالراس كل ذلك ^{ما} في قلبي فلم يخلني النوم ~~فلم يخلني~~ القبة
فلما دخل الليل و كلنا ايضا بالراس فلما صوي و هن من الليل سمعت و دبا من السماء
فاذا بنا دينا دي يا ادم اهبط فهبط ابوالبشر و معه كثير من الملائكة ثم سمعت مناديا ينادي
يا موسى اهبط فهبط و معه كثير من الملائكة ثم سمعت مناديا ينادي يا عيسى اهبط فهبط و معه
كثير من الملائكة ثم سمعت دوبا عظيما و ناديا ينادي يا يحيى اهبط فهبط و معه خلق كثيرا
من الملائكة فاحل الملائكة بالقبة ثم ان النبي دخل القبة و احد الراس منها و حلك
پس را داخل قبه که تقابل قبرش را بنویسی او بود که نرد و در برای هر سه است که نرد و نید و هم این ماجرا در اول بن بود پس مرا
در ان قبه خوابید پس چون نشید مرا هم برای مغالبت و حرمت آن سر و کل کرد و نهد پس چون پاره از شب گذشت
از آسمان شنیدم پس اینک بگو شدم رسیده که منادی ندا می کند ای آدم فرود آ پس ابوالبشر فرود آمد و با او ملائکه بسیار بودند
از ان شنیدم منادی را که میگردد ای عیسی بزرگین فرود آ پس فرود آمد و با او صبی از فرشتگان بودند از ان شنیدم غنغد
عظیم را و منادی را میگردد ای محمد فرود آ و با او خلقی کثیر از ملائکه بودند پس ملائکه دوران قیام کردند بعد از ان پیغمبر خدا را
ان فرشته در میان کنفت و فی اثرائه ^{صلى} اصله عليه واله فدخلت الواس فالتقى الروح و وقع
الواس في حجر رسول الله فاخذ به و جاء به الى آدم فقال يا ابي ادم ماتوا ما فعلت امتي ^{بني}
من بعدني فافشرد لك جلدي ثم قام جبرئيل فقال يا محمد انا صاحب الواس لا ذل فاهل
لا ذل لهم الارض و اجمع بهم صيحة واحدة يهلكون فيها فقال لا ودرکت بے

اثر است که بر آینه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز نشست پس نیزه تخی شد و سر در کف در سوختند افتاد پس در لذت انداز
گرفتند و از ابوی آدم علی السلام آورد و گفت ای پدر من آدم با بانی بینی که دنداسن من با فرزند من پس از من ما جا
مویز تم فاست بعد از آن حضرت جبرئیل بر خاست پس گفت ای محمد من صاحب لذت نیستم پس بفرما مرا که زمین ایشان را
بزنند و در آورم و برایشان غره بزمم که هلاک شوند پس حضرت ما لغت کرد فقال یا محمد دعنی هولا الادیعین
انموکلین یظلمون قال قد و نك فجعل یفجوا احد واحد فانما منی فقال لینی دعوه دعوه
لا یغفر الله له فترکی واحد والرأس وولوا فاقتد الواس موتلك اللبلة فما عرف له خبر
فقال سلیمان الاعمش قلت للرجل تیغ عنی لا تحرقنی بنادک وولیت ولا ادرای بعد
ذلك با خبره پس حضرت جبرئیل فرمود که ای سوخته اند محمد مصطفی بگذار مرا و بفرما برای اهلک این چهل کسان که بر سر
موکل و الحنین اند حضرت فرمود پس بگیر آنها را پس حضرت جبرئیل یک یک میبید و داخل جهم میکرد ایند پس ازین
تیر شبه و گفت ای شنوی دی بینی پس بخرند او را بفرمود او را بگذارید بگذارد بخود او را امرزید هذا او را هر که پس حضرت جبرئیل
ما بگذاشت و سر را گرفتند و رفتند پس همان شب هر که شد پس چیزی از آن معلوم نشد پس سیمان آتش کفتبه که از آن مرد
گفتم که از من دور شود به آتش خود را محو از آن و از او در کوفتیم و دیدیم نام این جزا و چیست روی من نوح الحن
فی المناقب و غیره که فروی ان هاتفا سمع بالبراة یمشد لیلا از نوحه عیان در مناقب و غیره
روایت کرده شده پس روایت که صدای تانی در بصره شنیده شد که شبانه میخواند سه ان الرواح الواردا
صد و ما هاتوا الحسین بقاتل التنزیلا هر آینه نیزه ای آینه سنا نهایی آنها جانب حسین است نقایمه
مها تکرار و بچلون بان قلت واما قتلوا بک التکیر والتلیل و تهمیل و تکیر میگویند باینکه قتل کردم
و قتل کرده بحسب قتل تو تکیر و تهمیل را فکما قتلوا اباک و محمد صلی الله علیه و جبرئیل پس یا
چنین کردند محمد پدر ترا که دره و فرستند خدا بر او و جبرئیل و من نوحه لسانه ارجن سلین من الحزن سجا
ویندیم عطش تبتک الرویات ویظلمن حاد و در کماله تا یبتر نقبتان و یلبس بها السعد

عبد القصاب و اشعث بن شعير و النساء العاصميات و از نوع اینها زمان میان کربلا میکنند از عم
 نرود و پزمرده میشوند و اما منکر میکنند نوجوهای زغال و شمشیر و نوحه و نیز میکنند حسین را که عظیم شد این مصیبت
 و پانچم بر چنار و یکم مثل زرغالین میدرخشید نرودند و لبها سیاه در ماتم شاه کم سپاه پوشیدند این قولویه
 بسند **عن الحسن بن علی النعمانی قال قال ابو عبد الله عليه السلام** رایت یومہ قطعت نفس
 بالتهاد فقال لا قال وقد نزلت لم ذلك قال لا قال لانها نزلت یومها صائمہ فاذا حیاها
 دلیل افطرت علی ما ذوقت ثم لم تقول توئم علی الحسین حتی تصبح این قولویه بسند **عزاد** حسن بن
 یثربی روایت کرده گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ای یعقوب کاشی چندی را دیدم و آنکه روزانه هر یک
 نداشتن علف ظاهر شده باشد پس گفت نه گفت و سبب این میدانی گفت نه فرمود از من که او روزانه روزه میباشد
 هرگاه او را شبی آید بخیزد صفا او را عطای نایب افطار میکند پوسته نوحه میکند بر حسین چند آنکه صبح کند و بسند
عن ابی عبد الله قال سمعته بقول فی الیومہ فقال هل احد منکم راها بالتهاد قبل له
 لا نکا و تطهر بالتهاد فلا تطهر الا لیلا قال اما انها لم یزل تا وی العران ابل فلما ان
 قتل الحسین الت علی نفسها ان لا تا وی العران ابل و لا تا وی الا الخراب فلا تزال
 بهادها صایمه حرمه حتی یجتها الیل فاذا جها الیل فلا تزال بهادها قتل علی الحسین
 حتی تصبح و بسند **الاعلی** الله قال ان الیومہ لتصومه او از حضرت امام جعفر صادق علیه
 السلام مرویست راوی گوید شنیدم او را که سخن در باره چغذ میکند پس فرمود ای کاشی از شما او را روزانه دیده است
 گفته معلوم میشود روزانه طس بر شود و ظاهر میشود مگر شبانه فرمود باینکه هر آینه چغذ میکند پیش ازین در آبادی
 و مکانی نبای بود پس هرگاه حضرت سید الشهدا علیه التجه و الثار را در صحرای کربلا شنید کرد و نذر بر ذات خود نسیم کرد
 در آبادی سکونت اختیار کند و پناه نگیرد مگر بخوابد پس پوسته روزانه روزه دارد و غناک میباشد تا آنکه شب
 فی ابویس چون شب آید پس پوسته در ماتم جبرائیم حسین بن علی علیهما السلام نوحه و ناری میکنند تا آنکه صبح

و یسند که عرابی عبد الله قال ان الیوم لتصور النہاد فاذا افطرت قد لہب علی
الحسین علیہ السلام حتی تصبح و یسند او از جناب امام باقر ناطق حضرت جعفر صادق علیہ السلام مرویست
کہ آنحضرت فرمود پیرا بنده روزانه روزی بیدار و پیش بر گاہ انگشتر بکنند تا بر صاحب امام حسین علیہ السلام
نماز تمام شود و عس داؤد بن فوق قال کنت جالساً فی بیت ابی عبد الله علیہ السلام فنظرت
الی الحیاء المبرائی یقر قو طویلاً فنظرت الی ابو عبد الله علیہ السلام طویلاً فقال یا داؤد انک را حیا
بقول هذا الطیر قلت لا والله جعلت فداک قال قد عوا علی قلبه الحسین ما فاحظن وہ مناؤکم
و از داؤد بن فوق نقل است کہ در مکان حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام نشسته بود پس بسوی کبوتری کہ در آنجا
بودم کہ صوت در کلو میکرد و اندر صدا میکرد پس حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام بسوی من نظر کرد پس گفت ای داؤد این
این پرندہ چو میکویر بگفتم نہ بگنای سو کند قربانت شوم حضرت فرمود آن پرندہ دعای بد در بارہ قاتلان امام حسین علیہ
السلام میکند پس او را در خانہای خود پرورید البصیر فی الامالی عن ابن قولویہ عن ابی عبد الله عن
معویہ بن وهب قال کنت جالساً عند جعفر بن محمد علیہما السلام اذ جاء شیخ فلان من الکبراء فقال
السلام علیک ورحمة الله وبرکاتہ فقال له ابو عبد الله علیہ وعلیک السلام ورحمة الله و
برکاتہ یا شیخ ادن منی قد نامنه و قبل یدک و بکی فقال له ابو عبد الله و ما یبلیک
یا شیخ قال له ابن رسول ما مررتم علی ہجرتکم منذ نحو مائة سنة اقول ہذا لیسنة
و ہذا لا الشہر و ہذا الیوم و لا ادرہ فیکم قتلوا منی ان ابی شیخ سفید علیہ الرحمہ در کتاب امالی از ابن
قولویہ از پدر خود از رجال حدیث از معاویہ بن وهب گفت من کبذت حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام نشسته بودم
کہ پیری کہ پشتش از پیری سفید بود آمد پیش گفت السلام علیک ورحمة الله پس حضرت امام جعفر صادق علیہ
السلام جواب گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاتہ ای شیخ از من قریب شو پس از آنحضرت قریب شد و دستش
بر ہنید و گریست پس حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام از او گفت و چه خبر ترا پیکر با ندای شیخ از آنحضرت گفت

این فرموده رسیده من براسه حضرت نماز در همه سال تقیم هشتم یکوم این سال این شهر و این روز از برای شما
 خواهد شد یعنی منم اورا بیان **شکر** پس نفس ما ملاست که کند و بر این بی آرد که بجزیم **هال** فلی ابو عبد الله قال
 یا شیخ ان اخرت میتک کنت معا و ان **عجلت** کنت یوم القیامه مع ثقل رسول الله فقال
 الشیخ ما ابالی ما فاتنی بعد هذا یا ابن رسول الله فقال له ابو عبد الله ما با شیخ ان
 رسول الله قال فی ناری فیکم الثقلین ما ان تمسکنم بهما لن تضلوا **کتاب الله و**
عترتی اهلبتی علی و انت معا یوم القیامه راوی گوید پس حضرت امام معض صادق علیه السلام گریست بعد
 آذان گفت شیخ اگر دست تو را جز کرد و خوابی بود شکر یکس خاد با ما و اگر شتابی کرد خوابی بود در روز قیامت با اولاد
 رسول الله پس شیخ گفت هر دو ایستیم بجز که از ما فوت شود بعد این ای غیر زنده رسول خدا پس حضرت امام معض صادق
 گفت شیخ هر آینه رسول خدا فرود من بیکنایم در میان شما در جز عظیم و گران راتا بجا میگذارد با شما چنانکه
 هرگز گمراه نخواهید شد و آن در راه هم کتاب خدا بیست و پنجمین آیه را خواند خوابی بود در روز قیامت شرفی ما
احسبک من اهل الکوفه قال لا قال فمن اهلین قال **میر** سوادها جعلت فداک قال ابن
 احنن قریب جدی المطلوب الحسین علیه السلام قال فی القریب منه قال کیف اتیابک له قال
 انی لاسه اکثر قال یا شیخ ذاک در طلب الله تعالی به ما اصیب و ین فاطمه و لا بصابون
 مثل الحسن و ولقد قال علیه فی سبعة عشر من اهلبته **تصوالة** و صردا فی حیب الله **عشر**
 مهتاب حسن جناب و انساب برین **اعی** آذان حضرت گفت کمان نیکم ترا از اهل کوفه گفت آری از اهل کوفه هشتم
 پس حضرت پیرمیدند کجا می گفت از مردم فواح کوفه هشتم فدایت خرم فرمود تو از قبر من حسین شید منظر کلام
 طرفستی و چه فرق داری شیخ گفت من قریب از قبر حضرت میباشم فرمود چگونه آن بسته برای زیارات بود
 گفت من برای زیارت او بیشتر از باقی است حاضر میقوم حضرت فرمود ای شیخ ابن خوینت که انعام خواهد گرفت خدا
 نزول سبب این بریر که اولاد فاطمه علیها السلام رسیده و بشما خواهد شد بجای شش جای امام حسین علیه السلام

هر آینه شهید کرده شد با حضرت بختی کس از اعلیت خود که نصبت از برای خدا کرده بودند و مقابل عطا یا دوام
 را بگردید پس جزا و او انهارا خدای بزرگ و برتر بهترین جزای میگرداند که آنرا که آن یوم القیمة اقبل رسول
 صلواتی الله علیه و معه الحسین و بلاء علی و ناسه لقطر دما فنقول یا رب سل من استجب
 قلوبی هر آینه در علم الهی مقدر است که هرگاه روز قیامت خواهد شد حضرت رسول خدا با حسین شهید که بلا نشرب
 فرما خواهد شد نیست حضرت امام حسین علیه السلام بر سر خوچکان او خواهد پس خواهد گفت پروردگارا سوا این
 کن از امت من که چو فرزند مرا قتل کردند و قال کل الجزع والبكاء علی الحسین علیه السلام و حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام فرمود همه بیای و گریه بکوه است سوا بیای و گریه بر مصایب امام حسین
 علیه السلام که تو ای پیغمبر دار و باعث نجات میشود قال الیهنی فی الشعب و کان عدی ابن حاتم
 یطایب لعل الجزع للصل و یقول الیهن جادات و بن علینا حق الجوار و یسقی و رشمت لقمه
 از عبادت عدی ابن حاتم طای آن بود که ریزانان از برای مور نامی فرستاد و میگفت هر آینه در بهر مساجد
 من انداز برای من حق جوار است و عن الفتح ابن جبر شرف الزاهد انه کان یفذل جری لیهن
 فی کل یوم فاذا کان یوم عاشوراء لم یأکل و از فتح بن شرف زاهد روایت کرد که او از برای مور چهار
 صد روز نانها ریزه میکرد و می انداخت پس چون روز عاشوراء شد مور چنانرا خوردند روی الله علیه السلام
 اشتری النواحی التي فیها قبره من اهل ینسوی و العاصریه لیثن الف دراهم و تسلی
 بها علیهم و شرط اهل ینسوی و اهل قبره و بصیفون من ذوات الشرا یا مردمیست که با حضرت
 علیه السلام التیمت این نوامی را که در آن قبر حضرت واقع است از اهل ینسوی و عاصریه شصت هزار دینار
 بر آنها تصدق کرده شرط کرده که آنها قبر او را بزرگتر از نشان دهند و نایب الشریع است روز صیانت نیند و قال الصادق
 علیه السلام حرّم الحسین استراة اربعة اموال و هم حلال بولده و موالیه جوامر علی خیر منه
 یعنی حال فهم و فیه البرکة و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود حرّم حضرت امام حسین علیه السلام

انرا از اسیدارشش خرید و بپوشید بار میل است و انفاع بان حلال است از برای فرزندان او و دوستان او و حرام است
بر غیر اینها از آنانیکه غایب استند و در وی خیر و برکت است و ذکر السید بر طبخ و پس ده انما صادت
خلالا بعد الصدق لا یثم لهم یقوا بالشرط و یسید این طایفه رحمت الله ذکر کرده که بعد صدقه در رحمت حلال است
انها در فاشتر کتبه و قال و قدر و محمد بن داود و ذعد مرو فانهم بالشرط فی باب نوادر الزیاد
که گفت در این معنی محمد بن داود و فاکمرون شرط انها در باب نوادر زیارات روایت کرده دوی عمر بن علی بن الحسین
علیهما السلام قال خرجنا مع الحسین علیه السلام فما نزل منزلا ولا ما ارحل منه الا ذکر
محمدی ابن ذکریا و قتله و از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود ما همراه جناب
امام حسین السلام ما ندشیم پس بقافی هر دو ندشیم و آن کرم نمود کبر محمدی بن ذکریا و قتل او تا ذکر کرد و قال یوما
ومن هوان الدنيا علی الله عز وجل ان داس محمدی بن ذکریا اهدی الی النبی من بعضی من تعالی
بنی سوا میل در روزی فرمود که از خوزی دینی پایدار و عذر است که سیر محمدی بن ذکریا بن زن کار از زمان زن کاران بنی اسما
به پسر سواره شد و مقابل عمر بن العابدین همان امراه ملک بنی اسرائیل کبرت و ادادت ان
تزوج ستمان ملک فاستشار الملك محمدی بن ذکریا فینها عن ذلك هرقت المرأة ذلك و زینب
ستمان و بعثتها الی الملك فذهبت و بعثت بین یدیه در حدیث تعالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مرویست که زن بادشاه بنی اسرائیل منبسطه و پیر شده و خواست که دختر خود را که آنان بادشاه بوده از بادشاه مذکور ترویج نماید
پس بادشاه درین باب از حضرت محمدی بن ذکریا مشوره و خواست پس حضرت محمدی علیه السلام او را ازین امر مانعت کرد و پس از آن بادشاه
این امر را دریافت و دختر خود را ترمین کرد و بسوی بادشاه که پدر دخترش باشد فرستاد پس آن دختر بدکار پیش او رفت و بر وی
عیب بازی کرد و عرض نمود فقال لها الملك ما حاجک قالت داس محمدی بن ذکریا فقال الملك ما حاجک
حاجت غیر هذا قالت ما ارید غیره پس بادشاه از او گفت که چه حاجت داری گفت
پس محمدی بن ذکریا سینه هم این بادشاه در او گفت که ای دختر حاجتی سوا ای ابن کجوان شقیه گفت سوا ای ابن چیز سگ

بنوع اسم و کار الملک اذا انذب فهدم غول من ملکه فخر بن ملکه و بیه قتل علی فقتله ثم دعت
 بایسه ایها فی طشت مر ذهب فامرات الارض فاحلن لها و سلطانه علیهم تحت نصر محفل
 برمی علیهم بالناحیق و لا تعقل شأ و عادت آئی بود که چون از بادش اخبار روئی صادر میشد از ملک عز معزول
 سه ده میشد پس بادش اخبار داده شد در میان اختیار ملک عز و در میان قتل یکی بن زکریا پس آن شتی تن حضرت
 یکی بن زکریا را بنام شقاوت و طبع و حرص کوست باطل اختیار کرد و او را قتل نمود و سر آنحضرت را برای آن دختر به کار در
 لشتی زرین بناده فرستاد پس حق سبحانه و تعالی زمین را حکم کرد پس سر حضرت کی را فرو برد و حق سبحانه و تعالی بر این بخت
 نصر را مسلط کرد پس شتی میرانهای من حضرت یحیی اثر نمیکرد و فخر جت ابه عجز من المدینه فقالت ایها
 الملك ان هذه مهدیته الا بنیاء لا تفتح الا بما ادلک علیه قال ما سالت قالت اوصها
 بالحبث و العذر و لا ففعل فتقطعت قد خلها فقال علی بالجود فقال لها ما حاجتك قالت
 فی المدینه دم یعلی فاقتل علیه حتی یسکن فقتل علیه سبعین الفاً حتی یسکن پس نزد او حیفه
 از زمین رفت و گفت ای بادشاه برآینه این پیران است فتح نخواهد شد بجز بجز که ولالت کنم ترا بان بخت نصر گفت
 بگو آنچه خواهی که بچنان کنم و حاجش برآورم گفت یا حقیق درین شهر بنیاست و غلیظ سر کن و بیدار پس بچنین که دیش
 آن شهر فتح شد و بخت نصر داخل آن شد و گفت آن ضعیف را تر از من بسیارید پس چون او را نزد او آوردند از او
 که چه حاجت رادی آن ضعیف گفت که در شهر خرمیت که جوش پیر نزد پیشش کن عرض خون او چند آنکه از علیان
 بار نماند پس بخت نصر فتاد و پدر نفر از اهل آن شهر بقتل رسانیده تا آن خون از جوشش رماند با ولدی با علی
 والله لا یسکر دمی حتی یبعث الله المهدي فیقتل علی دمی من ابنا فقیر الکفر المسقر
 سعین الفای فرزند من ای علی بخدا سوگند ساکن نخواهد شد تا آنکه فرید خدا مهدی را پس قتل کند بر خون من از
 منافقان کافران فاسقان بنما و هزار را الصل و فی عقاب الاعمال عمر محمد العطار عن
 الا شعری عمر محمد بسینان عن بعض اصحابه عن ابنه عبد الله علیه السلام قال قال

رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان يوم القعدة نصب اذاعة من قومه من نوره واقبل الحسين
 واصله على يده فاذا اذاعته شتمت شتمته لا يبق في اجمع تلك يتربك لاجل رسوله
 ولا عبد مؤمن الا يلقى لها شيخ صدوق عليه السلام في كتابه الا قال ان الحسين را از اشعري از محمد بن حسين
 از محمد بن سنان از بعض اصحاب حضرت امام جعفر صادق عليه السلام نقل کرده گفت که جناب رسالت مآب صلی الله
 علیه وآله فرمود که چون روز قیامت نواز شد از برای فاطمه زهرا قبله از نور نصب کرده خواهد شد حسین و زینب و علی
 بر دست گرفته خواهد آمد پس چون فاطمه علیها السلام او را خواهد دید صدای خواهد کشید که در صحای بخشه فرشته مقرب و
 پیغمبری مرسل بنده مؤمن نخواهد بود مگر از برای کبریا و ناله او خواهد کرد است فیمثل الله عز وجل و جلا فی حین
 صودرة وهو یحنا صم قله بلاراس فیجمع الله قتله و الحزین علیه و من شریک فی قتله
 فیقباهم حتی انی علی اخرهم شه تشر و ان فقبلهم الحسین علیه السلام فلا یبقی من
 ذریتنا احد الا قتلهم قبله فعند ذلك یکشف الله الغیظ و یبشی الحزن پس قائم خواهد کرد و حاد
 بزرگ و برتر مردی را در خوشترین صورت و او جنگ فخاصه باقیان خود بی سر خواهد کرد پس جمع خواهد کرد خدا قاتل
 او را و آماده و میا کنندگان اسباب جنگ او را و کسائی را که در خون او شریک شده از پس همیشه را بقتل خواهد رسانید
 بعد از آن ان شقیبها برانجخته خواهند شد پس این را حضرت امیر مؤمنین علیه السلام بقتل خواهد رسانید بعد از آن
 باز زنده کرده خواهد شد پس حضرت امام حسن علیه السلام انبارا مثل خواهد کرد بعد از آن برانجخته خواهد شد و حضرت امام حسین
 علیه السلام انبارا قتل خواهد فرمود پس کسی از اولاد باقی نخواهد بود مگر انبارا یک مرتبه بقتل خواهد رسانید پس هر گاه چنین شود
 دور خواهد کرد خدا عنم با و فراموش خواهد کرد و بنده اندوه و اندام را شمر قال ابو عبد الله علیه السلام جسم الله
 والله هم المؤمنون فقد والله شرکونا فی المصیبة بطول الحزن و الحسرة و هذا احزما اردناه
 و او را در راه بعد از آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود رحم کند خدا شیعیان ما را انبارا سوزان ان پس بر آینه کنایه
 ما کرده اند هم مصیبت بطول اندوه و حسرت سلف زنده است میفرماید و این اخر خبر است که اراده اسرار آن درین کتاب نمودیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل شأنه وعظم سلطانه ظهر برهانه وعم البرية جوده احسانه ابتلى وليه
 بالحن الباردة واختبرهم بالفتن الجاثمة في دار الفناء والغرور الخزي هم احسن الجزاء في
 دار الكرامة والسرور والضلوة والسلام على سيد الانام الهادي الى منبع الاسلام
 البشر النذير السراج الميز الخاتم لمن سبق والفاخ لما انعلق المحمود ببيان ربه الكريم
 بانه اعلى خلق عظيم المنفوت بالكرم والذي المبعوث للرحمة والهدى الموبد بالمعجزات
 الباهرة والاماد الظاهرة بينا الظاهر الامين افضل الاولين والاخيرين عبد النبي وجده
 المرقي وحجته على كافة الودى محمد المصطفى صلى الله عليه واله ووصيه وصهره وابنه
 ولي الله المرتضى وسيفه المنتضى ونباه العظيم والطرط المستقيم قاطع الاصلاب ومفرق
 الاخراب قل السابقين وقاصم المعتدين ومردى لمشركين وعي المومنين سيك الوصيين
 امام الخلق اجمعين قاطع سمى بهلول ذكي البطحى رضى مقله مقام صاب بصوامة مذهب
 قوام على ابن اسباط عليه السلام وعسى ما الاطهار وذريتهما الاخياريات الا انما وبلد
 الظلام وليوث الزمام وعيون الانعام الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم عن
 الانام ووجب اطاعتهم واتباعهم على الخضوع والاعوام مودتهم ذريته النجاة يوم لا تنفع مال
 ولا بنون ومحبتهم وسيله الفوز يوم تغرب الفؤاد وتبلى العيون التولى ممن والا هم من اسرار
 الطاعات والتبوي ممن عاداهم من افضل الهاديات فطولى لمن عرف امامه وذيقه

في عودته وقيايد وهو منزه ومقامه احب مواليهم وجمهم والعض اعادهم ولعنهم تقرعونهم اذا برقت
 الابصار وتبيض جوههم اذا اسودت الابصار والويل لمن انكر فضلهم وغضب حقهم ودفعهم عن
 مقامهم وقتلهم بل الويل لكل الويل للذين طرحو ابناء الجور والفساد واستضعفوا اهل الهداية
 والرشاد اذ ابصرت ابني وعتوا على الوامى غضبوا حق الزهراء البتول ونزعوا الخلافة من اهل بيت الرسول قتلوا
 سبط المصطفى وهكروا حرمة الرضى اذ اعوا الغواية واتكلموا الضلاله فصار هذه سنة سادية وطرد
 بينهم حاربه حتى اذا انتهت الخلافة الى شمس فلما الامامة بعثليه عائشة بنت الاول ووقع الحجة
 مع الناكثين يوم الحمل والمعوية في الهاوية الذي كان مثولي ممالك الشام قبل اطلاق
 اللياحار بمرحبه حروب المصطفى وقتل جماعته من الصالحاء والعظام ثم قتل غيله ونازع الحسن
 المجتبي وقتل حيله واذا وصل المعوية في الهاوية وصار الامر الى يزيد هتم بقتل حاسن بن العباس
 النخعي والسنا اقتفاء بالخليفة واقتداء بشرا الخليفة فنقض المظلوم الى الحرم مع العيال والحرم ثم
 نهض الى الحامر الشريف مخافة اغتيال الحامير العنيف فامرسل اليه جيوشا وجهش عياله و
 جهوشا فجعلوا حيامه في العراق وعرضوا عليه بيعة ابن الشوهاء فابي عليه السلام عن سعيه
 حراب ورضي بالجهاد والحرب فنهضوا عليه الماء واحاطوا من القدام والفقهاء وقتلوا اوليائه واو
 داع واقرباء واحباءه فلما بقي وحيد افر يد جرد السيف وقا تل لا شديدا حمل عليهم وكنفهم
 ودمل منهم وقتلهم ولو شاء لهم وهمومهم ودفنهم ودهمهم لكن باختيار بين البقاء
 والشهادة احبوا اللقاء والسعادة فامنع عن القتال وصبر على السيوف والمضال فقصدوه من
 مرجل وب ورموه عن كل صوب وباده بالسيوف والسان وابانوا اراهم عن الجثمان فلما
 بنزل العقاب هموا سبنت اهليته الاطياب ودخلوا الحيام وقطعوا الطنات ونهبوا الاموال
 حتى الامردية من رؤس الخيرات وتروكوه من الحشرات واحرقوا سابقات العصمة الحلال واسروا

هليت الكرامة والافضال وساقوهن في اليان سوق اسماة التروم والحصين ودار
 واعي عامل السان راسب ريس الاسلام والمسلمين وهذا كله عن شياخ ضر وب غناء المعاند بن وفرع
 اصول الخافين لعنة الله عليهم واعي تباعهم واشباعهم اجمعين الى اليوم الذين بل كلما وقع ونفع في
 العالم من الجوز والفساد من الناصب والتجارب البني والعدا اعماد افعال الاولين وازهار اعمال الابرار
 اللهم العنهم لعنا وببلا وعتبهم عبد باليما وفرح عن مولا ي صاحب العصر والزمان ما حي ببيان الجوز
 والعد والي في معات بلادك ويعم قلوبك ويتقربا ولياءك من الاعداء ويتصل صيفاءك من الاعداء
 شقياء وببلا ارضك عدلا وصدقا بعد ان ملئت جورا وفسقا اللهم عمل فرجه وسهل فرجه
 واذرك يا ايامه وظهوره وقيامه واجعلنا من الصابرة واعوانه وافرعينا في ثمانه واوانه
 صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله البررة الكرام واصحابه الجزاء العظام من اقارب الا لو ارب والطلا
 واعصمان عن المردية والاضاع المضدة والاحلاق الرذيلة والافات الجليظة وعن الكاره
 والفتن والشايد والفتن والحزن وعن نجات الزمان ومكائد السلطان وشروها ببناء الزمان
 وحذلان الخذلان وعن خبث الطينة وسوء السيرة والنزلات والجريزة وعماجل غضبك
 وعمما يوجب يخطك وعمما ينزل نقمتك وعمما يفسد كرمك ورحمتك يا من اليد يروح الامور
 ووليء عن حيا يع الاله هو وافرغ علينا القناعة والصبر وحب الينا مرفقة اهل البلاء والفقرو
 ووفقنا للصالح والسداد والهداية والرشاد وبارك لنا العمل بما علمتنا من معرفة حقك
 والبطل علينا ما حطرت من سباقك افك انت الوهاب الكريم ذو الفضل العميم والطول الجسم
 والحول العظيم والحي لله الرحمن الرحيم والصلوة على سوله الطبع للذين القويم واوسبائه الهادين ^{للطريق}
 المستقيم يسر تميمه صانع بي الودعت صدر آاي بزم رساله وروح مستقيمة ايان ببارك يشوايان احيارو لعن دشمنان دين وپيروان
 شياخين بين بيكويده صنيف كيف ايد وارتفضلات فائق كبري بن علي المدعو على الطهر صانه الله عن الافات بما ضررهم بعث

و الفتره که نفس حکام مجتهد هم از طهاره مجتهدی افیرکارها هم معلوم بمانی و اقصای هر اقرانی مالک الفاظ و معانی سالک مسالک مشانی بوضوح
 مشکلات هر فن بسین صعوبات سخن گفتن مشابهاست قرآن مخصوص عموماًست فرقان عارف صفت ابراهیم است کاشف قایق تورت
 و پنل مقفن قوانین بلاغت محبده قواعد فصاحت سخن مکتبهای الهی فخرن علوم نامتناهی مصدر فصوص است لا بوقی منظر ملکات مکتوبی نسخ
 و می و الهام مربع خواص عوام که مشغول بصدف حکم و تقاب است و بولونوع معلوم و متعاقب حل سکتی نیست که بهترین آن در اذ پشویان اینا نیست نشود و سستی
 که اصل آن در آثار معتقدان ابراهیم وجود نباشد لکن علم و هایت از آن بشود پیشتر شود و حکمت و معرفت از آن ناشی میسازد و در فقره آن حکمت
 تا سیکنا رو بر جود آن نیست نه غلام بر است عیسو و ثوار و کار است شکل بسیار مخصوص دین آوان که نسبت ذاتی زمانه و زمانیان با در علم و حل
 آن کسادی برسانده و غیر از کسی اسبی باقی نماند پس کن جن جناب علی مقدس القابست قرآن حاتم آوان سر شیخ سار امان سز ششتم ابریکان اسلام
 و مسلمین که یکی است عالی همتش معروف در ارج جناب اضران ائمه اطهار در نای طبیعت حق طوبیت معطوفت غناء واری طبیعت ابراهیم است از برکت
 ترجمه نسخ اخبار الاضران مثل ترجمه اول آن از فصل فی خروج الدلیل علی ذات الله و التابح لمضات السداه که ترجمه سرب ربع کتاب است
 ارشاد و فیروزه و بر این امر خرد لالت نمودند معتقدان ابدال بدک کله لای تک کله ترجمه سخته مکرر پر ختم و از فضل هر نور تا آخر کتابت وجود قلت صفت
 و نشئت طبیعت و کله معیشت که از معرفت و حل و کثرت غرض است شهاب برود آورده ترجمه سخته و هر چند کلامی که مستحسن و مطبوع جمع طبایع
 از طانت بشری خارج لیکن بر ما برین اخبار ائمه اطهار و خادمین آناه معتقدان ابراهیم مطابقت ترجمه با اصل عبارت و تا در مطلب فوائد
 قیود با وجودیکه اتفاق نظرانی بل تصحیح بعسم تبیین شده و مخفی و نجیب اهل بود و سه بود نقصان کاتب از اعلی مترجم متنازه خواهد بود و از عطا
 ترجمه اول فصل باین سشل و مثل پیدا خواهد شد و اگر اتفاق روایکی جناب محلی نقاب که بخور روح با صید نسبت
 باین بدو اشتند بی انتاد مکن بود که بتدریج نظر نمایند آن نیز میگردم و تقدیم و تاخیر
 و زیادتی و نقصان کاتب و سه بود خطای خود را که خود را

آذان بری نمیکند درست بی نمودم الحمد لله

اولاد آخره و غلام بر او باطنه

ع ۱۱

در بیان شجاعت و انکسار احرار

در بیان شجاعت و جرات شهید سلطان شهباز و جهان سلطان شهباز اثر افشاری صاحب حضرت امام حسین علیه السلام و سایر

شهیدان ذوالاخرام ذلالت و زمان خیر الانام من تالیفات مولانا اخوند محمد رضا صاحب نورالهدایه ابن ملا

حسن ابن ملا رضا کشری حشره التوح نعم الهدایت تحت و الثنا با حکام امیر نظام نواب استیضاب علی القاسم

فلک جناب سرکار نواب نظام الدوله تاج الدین حسین خان صاحب بهادرت ثابت جنک دام قبالة قبرته الی الله

در بیان شجاعت و جرات شهید سلطان شهباز و جهان سلطان شهباز اثر افشاری صاحب حضرت امام حسین علیه السلام و سایر
نورالهدایه ابن ملا رضا صاحب نورالهدایه ابن ملا حسن ابن ملا رضا کشری حشره التوح نعم الهدایت تحت و الثنا با حکام امیر نظام نواب استیضاب علی القاسم

نسخه ایست جامع کوائف شهادت معصومین علیهم السلام و صحابای
ذوالاخرام ناقص و توفیق مؤید و کمال عظیم عوض این کتاب حاصل

در بیان شجاعت و جرات شهید سلطان شهباز و جهان سلطان شهباز اثر افشاری صاحب حضرت امام حسین علیه السلام و سایر

P. 1642

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لمن لله الذي جعل لعباده وسائل للنجاة من الهلكات وذرأيع للفوز بالسعادات والصلوة على الوسيلة
نظي والذرية الكريمة محمد المصطفى وعلي المرتضى والهما الهدى آية النقباء سيما على الغريب المهموم والجرير
المظلوم الفيل الطمان والشهيد العطشان نور الانبياء الى عبد الله الحسين فليك عليه الباكون ويندب
ليه النادبون الا ومن دعت عيناه في مصابه غفر الله ذنوبه و اجزل له طول له و الله ومن بكى عليه او
بكى او تباكى وجبت له الجنة مخفي فاذا ذكر كتاب مستطاب اخبار الاخوان كبري انما ليفات عالي جناب مقدس انقالب سحر
لكي طبيعت ذواتنا قلب الجليل والمناظر الجليل الاورع الازهر والمقدس المحمدي الاخوان محمد رضا اعلى المد مقامه في الجنة الحادي وذكر
قاويث و اخبار مناصيب حضرت خاسر آل عباس عليه التيمم والثناء است كتابي هست بسيار معتبره ومصنف آن رحمه الله و فضيلت
لم عمل سرآمد مقدسين زمان دور نسبت زبرد تقوى عظيم الالهال والاقربان بودند خدمه نشان با عزلت كز مني موارده فهم
با كوشه نشيني مده العزمه هم دامن تقديس ايشان از لوث زخارف دنويه پاک بود و ظهور نظر حق بين ايشان رتبه در هم
ينار كتر از نس و غاشاك و دردت حسرت و غمگين ترسك بستی در كلام هر فان شان حلاوت شير و شكر داشت و سميت حركات

ایشان نام روشن را می بنامی انگشت کام قناعت نشان بلذت خیر باس و مع جبریش اششنا بوده و بوریانشینی گفته بودنی
 ندیدند و حال عارض فرزند و لباس دیبا همواره اوقات حجت صفات نشان بیادت و ذکر مناسبت امور بوده و طبع
 متفکر ایشان بعد مجلس تعزین حضرت خاس آل عباس علیهم السلام و التثانی و ذکر مصایب آنحضرت میبول و مقهور باد صف چنین
 کمالات ظاهریه و باطنیه از فرط تواضع و فروتنی خود را در عهد و پیمان زان می شمرند و دلالت بعیده بهم بر فضل و کمال خودشان کنه
 کای بر زبان نمی آورند و ازین کتاب است که درین کتاب مستطاب هم نام خود را ذکر نفرمودند و درین جزو زمان که او آخر سنه یکم بر او
 و چهل پنج بجزیری میباشند هرگاه که ترجمه آن کتاب مستطاب حسب الافتراض عایینا ب معنی القاب عظمت و قناعت انتساب
 سعادت و کرامت آیات بسط صحیفه حشمت و ناموری و بیاب و دفتر وینداری و دین پروری را کب سفینه ولای اهل بیت ظاهرین
 متمسک جبل الحشمت سیدی حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هر سپهر رفعت و اعتلا شیفته تعزیه داری حضرت
 سید اشبه اعلی حشمان و اولاد و دمان ثواب منظم الدوله تاج الدین حسین خان بهادر ثابت جنک ادام الله توفیقاته و عنایت
 فی حسناته می آید و شمه از محاسن صفات و ذره از مجامد حالات مصنف کتاب مذکور حسب الایجابی جناب سابق الاقاب
 درین اوراق مرقوم و بسط کرده تا بر صفحه روزگار یادگاری و برای مومنین تذکری بوده باشد اکنون شروع میکنم در ترجمه
 کتاب و الله الهادی الی الصواب اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارِ فَنَاءٍ وَ نَارِ اَلشُّكْرُ وَ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 دنیا را پس کرده و ایند آنرا خانه فنا و زوال که بر یکی را لازم است آزان ارتحال و انتقال و هر چیز را در آن دوام بقا محال متصرفه
 بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ در حالیکه متصرفت باهل مود یعنی اهل دنیا در حالی بعد حالی که در هر جزو زمان هر یکی از آنها
 ذکر کون میکند و هر حال را بر هر کس بیک قرار نیدارد قَالَمْعَرُونَ مَرْمِينَ نَعْرَاتَهُ بِسِمْسَرٍ وَ فَرِيبٍ خُورَهُ كَسِيٌّ اسْتَكْرَبُ
 و او آنرا دین و الشقی من قته و برینت فسادتمند کسی است که از مایش نموده و شیفته خود کرد و آید آنرا دینا فالدین
 فَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لِكُلِّ مَالٍ جُزْءًا مِمَّا رَزَقْنَاهُ يُسْرِطُهُ عَلَى الْمَالِ كَمَا يُسْرِطُ الْبَنَاتُ عَلَى الْبَنَاتِ
 بَلْ يَتَّقُونَ الدُّنْيَا رَجَاءً بَلْ يَكْسِبُونَ نَارًا يَكْسِبُونَ نَارًا يَكْسِبُونَ نَارًا يَكْسِبُونَ نَارًا يَكْسِبُونَ نَارًا
 داشتند و موعون فی الارض فسادا ائمه مکنند در روز جزا و از حد مگذرند از زودی فساد و تباهی و یطغون

رسیده شل و تا روز باز کشتم. و تا قیامت یوم بیعت الشهدا بعد ما بهم یقوم الا شهادتین روزی
که بر اینجخت شوند در اسر و زینبیدان بخوبی خدای خود و قائم شوند شایان خون انبای مصاب بکفة الملیکة المقربون من
الانبیاء المرسلون النبهد اعوان الصدیقون و السموات و الارضون و الجنة و النار و الجبال
و البحار که می رسند که گریستن بر آن فرشتگان مقرب با نگاه سطح و انبیا و مرسلان و شهیدان و دوستان خدا
و آسمانها و زمینها و بیست و دو وزخ و کوه و دریا و بکاه و درون سلة المنتهی الی الشریحین علیہ ذکر بیت
اورا هر که نزدیک سدة المنتهی است تا زیر زمین از ناسکیبای و میقرار سئو نیکه بعد اتمه الزهراء البتول و مالک
حق یاتیه الرسول و ینکره تا بنود بر او ما درش زهرار بتول و بجز نایسته از کبریا تا آنکه نیاید خرد او رسوکی افیلنک
النار یون و یضرخ الصارحون لیک الباکون پس باید فریاد بر کشند فریاد کنندگان و در سیه نمایند
فریادین نماینده کان و بگریزند کرمین کان و یستمعون الجار الا حزان و انما الایمان و بشنوی اخبار غم و آید
اندوه و لید کن و اجماع الغریب العطشان و الوقایع القیام و اها العلماء علیهم الرضوان و ذکر کنی
صیبتان سافرشه یعنی مصایب جناب شهیدان ذکر نمایند و اتمه نای که روایت کرده اند انرا علمای ما که با در رضوان
من ابراهیم و تانی جمله منها انتخابا من کتبهم المعقول علیها فی کتاب الجار فی بیان قلا طم امواج
المح و بالا و امر و ترا که افواج الاعدا عن الاشرار علی سبط النبی و اب سید اکابر علیهم السلام
ما دام الیل و النهار و ما یسایم بجواز ان اخبار و آثار از روی اقتضا ب انتخابی که باشد از کتاب بهایی که معتقد
علیها اند در کتاب بکار در بیان پی در پی آمدن موجهای محنت و گروش زمانه و کرد آمدن فوج دشمنان و مردم خیر
بر سبط سید ابرار با و بر او شان سلام تا زمانیکه باشد شب و روز فطولی لم یمن و یهای یرئیه و یحکها و یکیه
پس فوش کمال آن کسی که روایت کند آن اخبار غم اندوز را و مرثیه حسین کند استنایش او کند و اشک از چشم روان
و حکایت آن اخبار نماید و بگرید بر او صاعدا من لایحی و بدو معنی و العبرات علی الامام المصنوع
من جبار الفرات چه عذر بهانه انجس است که نمی بارد و بر شک و اشک بر امام منع کرده شده از آیت قرآنی

فی يوم الحسین فی الدین مصیب بر سیکه روز حسین دین دشوار و سخت است. قد خلفنا هموما
 لا تعیب ان العیون طار صابتکی ان القلوب طال ما تذبذب تحقیق که گدازشتت آن برای ما عیبی که نیرود
 تحقیق نه چشمها ایراست که سیکه در تحقیق و با عرصه کشید که سیکه از دل لا غدرمانا لا جبری دموی عنان سبط المصطفی
 بل ما مضیبات بران ما عذر که جاری میشود اشکهای ما و حال آنکه سبب صغلی نوزد خضاب کرده و است یون
 الماء و لا یدل فی بعد عن الماء و الماء تریب پیوسته بی بیند بیوی آب و نوزد یک میشود با آب دور است از آب
 بسبب اینکه آب با نیر سد و حال اینکه آب با و قریب است یعنی با آب است نزدیک بودن دریا چون بسبب نشت
 شقیه آب با نیر سیر لیکه او از آب دور است لاجل حاج بدل موع العین سکون و دماء منی بتول و دمعها
 سکوب بیاح نیست با اشکهای چشم سکون و بازماندن از سبلان و حال اینکه خون نماند فاطمه بتول علیها السلام و اشک
 فاطمه جاریست و آیه عین تجس دمعها و تفضن عن اهما نهما دراهم چشمه است که جس کند اشک خود را و بگفتند
 در روان کردن آن و ای دمع لا یسیل جزین و عویل علی من اصطعاه و ادناه الرب الجلیل و کلام
 اشک است که جاری نشود و بماند و زمانه و زاری به سبب اشک که بر کندید و قریب که او ایند انرا پروردگار جلیل و رباه
 ما غالا فی المهد جبرئیل و کفنا رجب بنو ابانیه و کبوره و انرا جبرئیل و انما رسول الله صلی الله علیه و آله سببی
 الجلیل و نشاندن بران رسول خدا صلی الله علیه و آله پسر خود به نام نفیل بنفیر یعنی ابی اسم و نکان صلی الله علیه و آله اذانه
 مقیلا قلته و نمنه الی صلاه و در شرف ثنایا پس بود رسول هرگاه بیدیدند که از پیش می آمدند سید او را و سپید او را
 پس خردی بکند و ندانهای انرا و یقول قدیت بمن قدیته یا بنی ابو اییم ندای کسی کرده شوم که ندیدم او را پس خردی
 و کان صلی الله علیه و آله جمله و انما علی کفیه و یقول نعم المطعی مطیکما و بعد ان کان انتحار ابو کحاه
 چنین منکما بود آن حضرت که بر سید داشت او را و برادر او حسن علیه السلام را بر دوست از خود و بگفت که بر سر کوفتی
 هر کوب شما و بر سواران بستند شما و پر رشتما بهتر از شما است و یقول صلعم خذ اییدها ایها الناس هذا الحیه
 بکرب علی ما عرفوا الذی نفسی بیده ایته فی الجنة و منجیه فی الجنة و منجیه فی الجنة و منجیه فی الجنة